

علاءالدین - تکش ( بیگلربیگی )

رضائیه

## مکتوبی بخط

شادروان عارف قزوینی



با رسیدن چهاردهم مرداد ۳۶ مشروطیت ملت ایران ما پا به سنین ۷۱ سالگی گذاشت و خاطرات چنانسانان دلیر حریت و شهدای راه آزادی از نو تجدید شد . در اخبار عمومی از جرایم و مجلات و رادیو و تلویزیون و سایر مجامع ملی از آنان بتجیل و تجلیل و تکریم و تعظیم شایسته بعمل آمد و به نیکی قدردانی شد .

آزاد مردانی که از همه علایق خود از ملك و مال و منال و ثروت و مکتب و خانه و کاشانه و جاه و مقام بی ریاوی چون و چرا گذشتند و جان خود و فرزندان ارجمند و دلبنده خود را نیز فدای مرام مقدس حریت و آزادی نمودند . باختند و بدشمن کینه نوز بدنهاده تاختند و کارش را ساختند . مشروطه که در

میان خون و آتش تولد یافت . انقلابی که رهائی بخش از استبداد و خو کامگی بود و رسیدن به نور و زندگی نوینی را بشارت و اشارت میداد . مشعلی که بدست رزمندگان جنبش آزادی برافروخت و در روزگار ما به طلوع انقلاب شاه و ملت انجامید .

مجاهدان غیرتمند و بی باکی که با ایثار خون پاک خود نهال بی زوال مشروطیت را صمیمانه آبیاری کردند که اینک در عصر انقلاب چون درخت تناوری سر با آسمان میساید . امروز از سنگر مجاهدین بوی باروت و خون استشمام میشد و امروز عطر دلاویز زندگی بمشام میرسد . جوانمردانی که میهنی بجا سپردند که اکنون با آزادی و آبادی و سرافرازی در راه پیشرفت و ترقی و تعالی میباشد .

سپاس مرخدای بزرگ را که از ظلمت بروشنائی رسیده ایم . روان شهیدان راه آزادی شاد باد .

بدون اندک تردید یکی از آن آزادیخواهان بی باک و راد مردان چالاک این آب و خاک شادروان میرزا ابوالقاسم - عارف قزوینی است که مرگ او در دوم بهمن ماه سال ۱۳۱۲ خورشیدی در شهر همدان اتفاق افتاد : مردی که به خوان جهان پنجه نیالود و در بند کسب مال و جاه و در پی شهرت و مقام نبود . او عاشق دلسوخته میهن و شیفته و شیدای بیقرار حریت و آزادی از یوغ استبداد بود و در هر کجا بارقه امیدی میرفت خود را پروانه وار بدانجامیرسانید تا مگر سهمی که در خدمت بمام میهن داشت به نیکی ادا نماید .

عارف با آواز خوش و صدای دلکش ترانه های وطنی و غزلیات میهنی خود را سر میداد و دلها را به شور و شوق وطن پرستانه سوق . مردی که بعد از مرگش اثابیه اش را که متعلق بدوستانش بود پس نگرفتند و همه را فروختند و

بهای آن ( فقط یکصد تومان ) شد که به کلفت باوفای او دادند . خود چه نیک گفته : *تاکچه شکر کفایت کت...*  
 « محیط گریه و اندوه و غصه و محرم کسی که يك نفس آسودگی ندید منم »

• • •

« بمرگ دوست مرا میل زندگانی نیست  
 ز عمر صبر شدم مرگ ناگهانی نیست »

باری چندین سال پیش نامه بخط شیرین مرحوم عارف که (فتوکپی) آن ضمیمه است بمرحمت دوستی که میدانست علاقه خاصی به جمع آوری نوشته بزرگان سرزمین خود دارم بدست اشتیاقم رسید که معلوم نیست از کجا نوشته شده ، آنچه مسلم است بیکی از دوستان و هواخواهان نزدیک و صمیمی خود که مقیم تهران بوده در محرم سال ۱۳۴۱ هجری قمری (یکسال پس از شهادت مرحوم کلنل ) نوشته است . غزلی که در این نامه با مطلع « مگر چسان نکنم گریه گریه کار من است » آمده ، تحت عنوان ( گریه ) در صفحه ۲۵۴ چاپ سوم کلیات دیوان عارف چاپ شده که در تاریخ هشتم ماه محرم سال ۱۳۴۱ هجری قمری در شهر سنندج بیاد شهید راه آزادی و تجدد در ایران فرزندی با افتخار آذربایجان مرحوم کلنل محمد تقی خان پسیان که در غره ماه صفر سال ۱۳۴۰ هجری قمری در نزدیکی قوچان بدست عوامل مرتجع داخلی و دسایس خانه برباد ده خارجی شهید گردید ساخته است .

مرحوم عارف غزلها و ترانه های سوزناک دیگری نیز در این زمینه دارد که در دیوانش که در برلن بچاپ رسیده متدرج است . شاید در تقویت شور و عشق آذربایجان پرستی که در خون و مغز ( عارف ) فطرتاً جایگیر بوده و بیش

از هر جا به آذربایجان اظهار علاقه‌مندی نموده است دوستی و یک‌رنگی شادروان علی بیرنگ باشد که از دوستان بسیار صمیمی عارف بوده که در دیوانش از نظم و نثر بنام او فراوان بنظر میرسد.

ذیلا عین آن نامه را می‌آوریم تا در این ایام سعادت فرجام که هفتادسال مشروطیت خود را پشت سر گذارده‌ایم خاطره آن مرد وارسته و آزاد زنده و جاوید بماند. با اینکه مرحوم عارف در این نامه صراحتاً اشاره به صدمه دست خود می‌کند با این حال بسیار خوش‌خط پرداخته که نمونه‌هایی از خط آن مرحوم به شیوه بدیع خود در دیوان اشعارش عیناً گراور شده است.

#### اینک نامه :

و قربانت شوم - نامه نامی آن برادر عزیز را در شب چهاردهم خیر به بخشید پانزدهم شهر محرم در موقع خواب فراش پست آورد. چون چندبست شکر خدا را از طهران هیچ کاغذ ندارم قدری فکر کردم چه کسی به من بیکس کاغذ نوشته است : و قتیکه ملتفت شدم فوق‌العاده خوشوقت دنیا دنیا از این مرحمت تشکر دارم. اولاً بدانید نه دماغ چیز نوشتن دارم و نه دستم بواسطه زخمی که از زمین خورن دیده ماده کرده بود چند روز است شکافته شده است یارائی که بتوانم عریضه عرض کنم. از طرفی هم چون خیال خود را از طرف طهران راحت کرده یعنی بدوستان نوشتن نه کاغذ بنویسد و نه مینویسم چندان کاری ندارم. ممکن است این عریضه اگر چهار ساعت هم طول بکشد بهر شکلی که هست بنویسم. از نوشتن تاریخچه زندگانی خود هم مدتی است صرف‌نظر کرده‌ام. کاغذ تندی هفته قبل به علی نوشته بودم بعد از فرستادن پشیمان شده حتی از کثرت پریشانی شاید یکدوشب خواب نکردم. بعد در همان هفته

عریضه معذرتی به ایشان عرض کرده تلگرافی هم توسط سرکار دو روز قبل  
 مخابره شد ، فقط درمیان این مردم فوق العاده علی را دوست دارم خیلی هم  
 سعی میکنم شاید يك طوری بشود دوستی ایشان را حفظ کرده و تا آخرین نفس  
 در این خصوص جدیت خواهم کرد . نوشته بودید میل دارید اشعار مرا بخط  
 خودم داشته باشید چشم اگر دستم خوب شد توانستم بی زحمت چیز بنویسم  
 آنچه را که در کردستان ساختم مرتباً باخط خوش نوشته تقدیم میدادم .  
 غزلی هم دوروز قبل راجع به گریه کردن ساخته و آخر آن غزل را به مناسبت  
 شهادت مرحوم کلنل در اول صفر ختم کرده دیشب به زحمت هرچه تمامتر مختصر  
 کاغذی به فرخی مدیر طوفان نوشته هرچه خواستم غزل را بجهت ایشان نوشته  
 بفرستم درج کند دستم بارائی نکرد خیلی کوشش خواهم کرد بلکه امروز نوشته  
 ها پست بفرستم : چون اینست حال دستم ممکن است بهر زحمتی که هست آنرا  
 بجهت سرکار نوشته شما به ایران آزاد داده و شرح کسالت مرا هم بایشان  
 گفته و غزل را بدهید شاید ایشان برای موقع آن با مختصر چیزی در روزنامه  
 خودشان طبع کند همین طور بدهید به علی دشتی مدیر شفق سرخ . کاغذی هم  
 به من هفته قبل نوشته بودند هم غزل را داده وهم معذرت از نوشتن جواب  
 بواسطه عدم قدرت دست بخواهید ، میخواستم در این پست عریضه مفصلی به  
 آقای دشتی بنویسم بدبختانه دوچار این زحمت شدم . قربانت شوم از فرستادن  
 خمیر دندان و مرکب ترس و یکجهت خودتان را نسبت باین بنده ثابت کرده  
 بودید . در واقع خواسته بودید شرافت خودتانرا ثابت کرده باشید غالباً خانواده  
 شرافت و فامیل بزرگ این صفات پسندیده را دارا هستند شما مهدی خان که  
 نیستید که نه ترس داشته باشید نه محبت با اینکه باخودم معاهده کرده بودم يك کمله

کاغذ به طهران ننویسم همین دو جهت اسباب این شد که با خودم عهد شکنی کنم؛  
 محبت است که مرا وادار میکنند با این دست و با این حال بشما جواب بنویسم؛  
 محبت و ترس دوستی است که انسان بر میدارد به علی کاغذ معذرت مینویسد  
 آنوقت برای اینکه مبادا آن کاغذ دبر برسد تلگراف میکند که مبادا آن دوست  
 يك روز دوچار دل تنگی باشد. پس ترس و محبت خیلی کارها صورت میدهد  
 همین طور اگر این دو چیز در کسی نباشد هیچ چیز از او نیست، آنوقت آن کس  
 که هیچک از اینها را ندارد او هم از هیچ کار مضایقه نخواهد داشت. آخ از  
 دست همه کس و نقداً آخ از دست خودم که امانم را بریده است. خدمت  
 علی رسیده معذرت از اینکه این هفته نتوانستم عریضه عرض کنم بخواهید؛  
 دو تلگراف از آقای کلنل اسمعیل خان که من تازنده ام او را يك کلنل باشرفی  
 میدانم رسید. سه روز قبل توسط حضرت ژنرال حمزه خسان جواب بایشان  
 مخاברה شد اگر حالت چیز نوشتن داشتم مختصر عریضه برای اظهار ارادت  
 بایشان مینوشتم همقدر از طرف من عرض ارادت خدمتشان تقدیم کرده سلامتی  
 او را همیشه از خدای نا مهربان خودم خواهانم. به علی بگوئید فعلاً حرکت  
 من بطرف منجایی تأخیر افتاده در رفتن نیز تردید پیدا کرده ایشان هم حرکت  
 خود را بمن تلگراف کند طوری نباشد بی خبر از تهران حرکت کند. خدمت  
 حضرت خداوندگاری پدر همین طور خدمت حضرت علیه خانم عرض بندگی  
 مرا برسانید؛ اگر میخواهید اشعار مرا بخط خودم مرتباً نوشته بفرستم در هر  
 هفته چند کلمه از سلامتی خودتان و اوضاع حاضرة مرکز آنچه را که نزدیک  
 به قبول است مرقوم دارید؛ به حضرت ضیاءالواعظین مدیر محترم ایران آزاد

هم چنین به حضرت آقای عرفان سلام مرا رسانیده آن غزل هم زودتر بدهید  
و علت ننوشتن کاغذ را بایشان بگوئید . کاغذی به آقای معین نوشته بودم ،  
هیچ جوابی از ایشان نرسیده است خدا نکرده فراموشم نکرد باشد . مخصوصاً  
خدمتشان رسیده سلام را برسانید . این غزل آخری است که در هشتم نهم  
محرم در کردستان ساخته شده است ، نسخه این غزل را به علی بدهید .  
قربانت عارف دیگر حالت هیچ ندارم .

ابوالقاسم عارف .

### گریه کار من است

مکو چسان نکنم گریه گریه کار من است

کسیکه باعث این کار گشته یار من است

متاع گریه به بازار عشق رایج و اشک

برای آبرو و قدر و اعتبار من است

چو کوه غم پس زانو بزیر سایه چشم

نشسته منظره اشک آبشار من است

شده است کور ز دست دل جنایت کار

دو دیده من و دل هم جریحه دار من است

به تیره روزی و بد روزگاریم یک عمر

گذشت و بگذرد این روز و روزگار من است

مدام خون ز دل خویشتن خورم زین ره  
معیشت من و از این معر مدار من است

فشار قبر که گویند بهر تن پس مرگ  
به من چه من چکنم روح در فشار من است

میان ملت ننگین آنقدر ننگین  
شدم که ننگ من اسباب افتخار من است

تگرگ مرگ بگو میل خون بیسار و بیر  
تورنگ ننگ که آن فصل خوش بهار من است

بسر چه خاکت بجز خاکت تعزیت ریزم  
بکشوری که مصیبت زمام دار من است

بدان محرم ایرانی اوله صفر است  
قتل نادرت تا کام نامدار من است

تدارک سفر مرگ دید اعارف و گفت  
در این سفر فکنی چشم انتظار من است

در این سفر فکنی چشم انتظار من است

در این سفر فکنی چشم انتظار من است